

نقدی بر نقد

المجانی من النصوص العرفانیة

عباس اقبالی*

سیدرضا میراحمدی**

چکیده

در دو فصل‌نامه علمی - تخصصی پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی سال دهم، شماره اول (بهار و تابستان ۱۳۸۹) نقدی با عنوان «بررسی انتقادی کتاب المجانی من النصوص العرفانیة» به قلم سودابه مظفری^۱ به چاپ رسید. قبل از هر اظهار نظر اعتراف داریم که به تعبیر امام صادق (ع): «أحبّ إخوانی من أهدی إلیّ عیوبی» (کلینی، ۱۳۹۲: ۴/۴۶۲). از این بابت از وی سپاس‌گزاریم. جستار پیش رو نیز به رسم ادب در پاسخ به آن مقاله نگارش یافته است. برخی از نقدها پذیرفتنی است و قطعاً پیشنهادات ارائه‌شده در تجدید چاپ اعمال خواهد شد. اما پاره‌ای از موارد نقد قابل تبیین‌اند که ابتدا نقد را به صورت نقل قول از مقاله ناقد با ذکر شماره صفحه آورده و به دنبال آن با عنوان «نقد نقد» به بررسی آن نقد پرداخته‌ایم.

۱. نقاط قوت

بررسی و نقد انجام‌شده نقاط قوت شایسته تقدیری دارد و به نظر می‌آید ناقد محترم به قصد اصلاح به مطالعه و بررسی این اثر پرداخته است؛ زیرا:
۱. در اکثر موارد به دقت سطور صفحات را خوانده و نظر انتقادی خود را آورده است؛

* دانشیار گروه عربی، دانشگاه کاشان

** استادیار گروه عربی، دانشگاه کاشان

تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۵، تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۲۰

۲. از نقاط قوت اثر غافل نمانده و به برخی از آن‌ها اشاره کرده است؛
۳. موارد نقد تقسیم و تبیین شده‌اند و در ذیل اکثر آن‌ها مصداق‌های مرتبط ذکر شده است.

۲. نقاط ضعف

ناقد محترم کوشیده است با دقت همه سطور کتاب را بررسی کند و متن، پانوشت‌ها و «مسرد لغات» را به نقد بکشد، اما برخی از مستندات نقد وی جای تأمل دارد که در زیر آورده می‌شود: مثلاً درباره انتخاب رنگ آورده است:

انتخاب رنگ تیره برای طرح روی جلد، گویای ظلمت و کدورت دنیای عرفان و تصوف است؛ و معنای منفی را برای عرفان در ذهن مخاطب تداعی می‌کند. حال آن‌که عرفان حقیقی، مایه روشنایی و فروغ دیده و قلب و ذهن انسان است (مظفری، ۱۳۸۹: ۷۱).

نقد نقد: برای عارف و صوفی رنگ در بی‌رنگی است و آنچه اهمیت دارد رنگ خدایی است: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...» (بقره: ۱۳۸). بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که رنگ تیره معنای منفی را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند. علاوه بر این، آنچه در عرفان کدورت دارد و منفی است «حجاب» است نه رنگ تیره، به قول حافظ شیرازی:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
(حافظ، ۱۳۸۴: ۲۹۰)

این «پرده» می‌تواند «حجاب نورانی» یا «ظلمانی» باشد. پیامبر اعظم (ص) فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظِلْمَةٍ...» (ابن عربی، ۱۴۲۲: ۱ / ۳۳۹).

از آن‌جا که در هر مبحث از کتاب، لزوماً از سخنان عارفان و متصوفه به عنوان شاهد استفاده شده است، اختصاص فصلی به این امر تحت عنوان «مختارات من کلمات العرفاء و الصوفیین» زائد به نظر می‌رسد (مظفری، ۱۳۸۹: ۷۱).

نقد نقد: اختصاص فصلی به سخنان عارفان به انگیزه تنوع در نصوص عرفانی است. ضمن آن‌که نصوص منتخب تماماً جدیدند و در فصول دیگر نیامده‌اند.

متون کتاب از منابع مختلفی برگرفته شده است و نگارندگان مطالب را صرفاً انتقال داده‌اند و از ایجاد انسجام و تناسب بین آن‌ها غافل مانده‌اند. از جمله نشانه‌های بارز این ناهماهنگی، وجود برخی ضمائر بدون مرجع در جملات است که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود: ... (همان).

نقد نقد: اولاً: تنظیم نصوص فراهم آمده از متون عرفانی در ذیل فصول و مباحث مرتبط با مسائل عرفانی بارزترین گواه توجه مؤلفان به ایجاد انسجام و تناسب بین نصوص است نه صرف انتقال.

ثانیاً: ناقد محترم در ارائه نشانه‌های بارز ناهماهنگی به مواردی اشاره کرده‌اند که به اخطا تاییی مربوط می‌شود نه عدم انسجام مطالب. ضمن آن‌که برخی از موارد که به عنوان مصداق عدم انسجام ذکر شده جای تأمل دارد، مانند موارد زیر:

صفحه ۱۳ سطر آخر پاراگراف ۱: ضمیر «واو» در «لم یتأثروا» (همان).

نقد نقد: ضمیر «واو» صحیح است، زیرا به «صوفیة» برمی‌گردد و با استثنای بعد این امر ثابت می‌شود (أول خانقاه بنیت للصوفیة ... و لم یتأثروا بالمسیحیة ...).

صفحه ۲۴ (التوحید)، پاراگراف آخر: ضمیر «هم» در «ذلک علمهم بوحدانیة الله» (همان).

ضمیر «هم» به معنای خلق به لفظ آن برمی‌گردد.

مواردی که از صفحات ۴۵، ۵۵، ۸۰ و ۸۵ نقد شده است، همه عبارت‌های مورد نقد نصوصی است که عیناً از مراجع متون عرفانی و بدون دخل و تصرف یا تغییر منتقل شده‌اند.

صفحه ۱۲۵ پاراگراف ۱: ضمیر مستتر در «تضجر» به «العبد» ارجاع می‌شود؛ پس «یضجر» صحیح است (مظفری، ۱۳۸۹: ۷۳).

نقد نقد: ظاهراً ناقد محترم کلمه «تَضَجَّرَ» را «تَضَجَّرُ» بدون «شد» دیده است و حال آن‌که در اصل متن منقول کلمه «تَضَجَّرَ»، فعل ماضی از باب «تَفَعَّلَ» آمده است در *لسان العرب* آمده است: «تَضَجَّرَ: تَبَرَّمَ» (ابن منظور، د.ت: ۴/ ۴۸۱) و در بند ۱ صفحه ۱۲۵ کتاب به «العبد» برمی‌گردد و صحیح است.

گاه بین ضمائر و مرجع آن‌ها نیز عدم تطابق ملاحظه می‌شود (مظفری، ۱۳۸۹: ۷۲).

نقد نقد: تقریباً همه مواردی که به نظر ناقد محترم گواه بر عدم تطابق بین ضمیر و مرجع آن‌ها می‌باشد، و در نقد خود آورده است، به خطای تاییی مربوط می‌شوند.

ناقص بودن بعضی جملات نیز نشانه بارزی از سرهم‌بندی کردن نوشته‌های منابع مختلف بدون دقت لازم و ایجاد تناسب میان آن‌ها است ... (همان: ۷۳).

نقد نقد: اولاً انتساب «سرهم‌بندی کردن» در شأن ناقد منصف متن علمی نیست. ضمن آن‌که بهتر بود ناقد محترم برای ادعای خود مبنی بر «سرهم‌بندی کردن» مصادیق و مستندات

می‌آورد که محل تأمل نباشد؛ چه آن‌که موارد فراوانی از آنچه در ذیل این انتساب آورده‌اند، بیش‌تر به «سره‌بندی کردن مستندات نقد» شباهت دارند، که به یکایک آن‌ها می‌پردازیم. ... چنان‌که در صفحه ۸۵ (الفرق بین التوکل و ...)، جمله «و أعلى أيضاً من مرتبة الرضا» بدون مبتدا آمده است (همان).

نقد نقد: «أعلى أيضاً من مرتبة الرضا» بر «أعلى مرتبة من التوکل» عطف شده است. در ادامه، کلمه «أيضاً» یعنی همان «التسليم».

... در تقسیم ورع به چهار گونه، ابتدا سه نوع ورع به دنبال هم ذکر شده و قبل از نامبردن از نوع چهارم، درباره انواع دوم و سوم بحث شده و آن‌گاه نوع چهارم شرح داده شده که قبلاً نامی از آن به میان نیامده است (همان).

نقد نقد: ناقد محترم باید عنایت داشته باشد که اولاً: این متن‌ها در بخش تمرینات آورده شده‌اند؛ ثانیاً: متن‌ها گزیده‌هایی از نصوص اند، ضمناً همان‌گونه که از ارجاع متن پیداست، بخشی از این تمرین‌ها از نصوص کتاب *حياة القلوب* است و بخشی دیگر از کتاب *إحياء علوم الدين*.

ذکر مبحث «شوق» و متعلقات آن در ادامه مبحث «الصبر» چه مناسبتی دارد؟ ... (همان).

نقد نقد: اگر ناقد محترم دقت کند خواهد دید که «مبحث الصبر» در صفحه ۷۳ فصل اول و در ذیل «مقامات» آورده شده است و «مبحث الشوق» در صفحه ۱۱۵ فصل دوم و در ذیل «الاحوال» آمده است. بدین ترتیب «مبحث شوق» در فصلی مستقل، نه در ادامه «مبحث الصبر»، آمده است و به تناسب نیاز ندارد.

۳. از جمله اشتباهات محتوایی کتاب

در صفحه ۱۱۸ (عرض عام)، ذکر لفظ «صعاليك» برای «سالکین راه حق» مناسب نیست؛ زیرا این لفظ در زمانی خاص به گروهی از نیازمندان اطلاق می‌شد که بر سر راه اغنیا قرار می‌گرفتند، اموال و ثروت بادآورده آنان را غارت و میان تنگدستان تقسیم می‌کردند (مظفری، ۱۳۸۹: ۷۴).

نقد نقد: به نظر می‌آید این ایراد ناشی از رویکرد ناقد به تطور معنای «صعاليك» در پیشینه ادب عربی، به ویژه نصوص «ادب جاهلی»، باشد. در کتاب *المجانی الحديثة* آمده است: «الشعراء الصعاليك، فی عرف التاريخ الأدبی، جماعة من شدّاذ العرب و ذوبانها كانوا

یغیرون علی البدو و الحضر...» (البستانی، د.ت: ۱، ۲). علاوه بر این که تعبیر «صعلوک» در لغت به معنای «الفقییر الذی لا مال له» (ابن منظور، د.ت: ۴۵۵) و فقر دور از شأن عارفان نیست، مبنای گزینش ما در تعبیرات کاربرد آن‌ها در «متون عرفانی» است و در مراجع عرفانی این تعبیر کاربرد دارد. برای مثال هجویری در *کشف‌المحجوب* «انس» را در ردیف «هیبت» قرار می‌دهد و درباره آن می‌گوید: «انس و ... دو حالت است از احوال صعالیک راه حق...» (۱۹۸۰: ۴۹۰).

در صفحه ۱۱۸ مبحث 'الأنس'، در قسمت 'نص فی الأنس' تناقض وجود دارد. در بیان سه درجه انس، پس از تبیین الأنس بالشواهد، با 'الاستحلاء الذکر' مثال زده شده حال آن که 'استحلاء الذکر' خود تکمیل‌کننده درجه اول انس است (مظفری، ۱۳۸۹: ۷۴).

نقد نقد: تعبیر «استحلاء الذکر» مثالی برای تبیین «انس بالشواهد» نیست بلکه گفته است: «الانس بالشواهد» مانند «استحلاء بالذکر» است نه نمونه آن.

در صفحه ۱۳۲ (نصوص فی المعرفه، شماره ۴)، در بحث از وجوه سه‌گانه معرفت، به توضیح «معرفة المشاهدة» اکتفا شده و دو معرفت دیگر - «اقرار» و «حقیقت» - مغفول مانده است؛ حال این که اگر قرار بر شرح انواع معرفت است، باید همه وجوه آن تبیین شود (همان).

نقد نقد: این نصوص منتخب و نقل قول صرف است و اساساً بنای مؤلفان در بیش‌تر موارد بر ارائه نمونه نصوص است.

در صفحه ۱۵۰، پاراگراف آخر: توضیح «السفر الأول» کاملاً نامفهوم و از لحاظ ساختار جمله مبهم و غیر اصولی است؛ چه، لفظ «جنبه» در فارسی و عربی به یک معنی نیست (همان).

نقد نقد: اگر نقاد محترم دقت می‌کرد می‌دید که تمام نصوص مربوط به الأسفار الأربعة عیناً از صفحات ۲۰۴ تا ۲۰۸ کتاب *مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية* امام خمینی (ره) نقل شده است. ناقد بر این ادعا که «توضیح السفر الاول کاملاً نامفهوم و ساختار جمله مبهم و غیر اصولی است»، دلیلی قابل فهم و اصولی ارائه نداده است. البته وی می‌توانست بنویسد: برای من مفهوم نیست.

در برخی مباحث، بخش 'عرض عام' بسیار طولانی است ... چنان‌که در مبحث 'التوبة'، حدود دو صفحه به 'عرض عام' اختصاص یافته است (ص ۴۴) (همان).

نقد نقد: برای نصوصی که در ذیل توبه آورده شده است و بالغ بر ۵ صفحه است، عرض عام مربوط به توبه از ۱۱ سطر نمی‌گذرد. نمی‌دانیم ناقد محترم ادعای «دو صفحه» را بر چه مبنایی آورده است؟! و در همین بخش آورده است:

و گاهی تعاریف موجود در بخش 'عرض عام' در «نصوص» تکرار شده است؛ از جمله در «المبحث الرابع» در هر دو بخش تعاریف متعددی از «زهد» آمده است که بهتر بود به «نصوص فی الزهد» اکتفا می‌شد و 'عرض عام' زاید به نظر می‌رسد (همان).

نقد نقد: اولاً؛ به دلیل هماهنگی با سایر مباحث‌های کتاب، برای این بخش نیز «عرض عام» آورده شده است. ضمن آن‌که «عرض عام» کلید مطلب است. ثانیاً؛ در بخش «عرض عام» از سابقه و تعریف زهد و جایگاه آن در اسلام سخن رفته است و در بخش نصوص، متن‌هایی درباره زهد آورده شده است. ثالثاً؛ روش مؤلفان در همه «عرض عام»ها استناد به گفتار عارفان و تصریحات آن‌ها است و همین امر موجب شده تا ناقد محترم نصوص را تکراری ببیند، در حالی که تنوع است و تکراری در میان نیست.

از آن‌جا که هدف از تدوین این اثر، قرائت و ترجمه متون عرفانی تحت عنوان درس «قرائت متون عرفانی» است، طرح پرسش‌هایی پیرامون محتوای مباحث در قالب «أسئله و تمارین» ضروری به نظر نمی‌رسد؛ بلکه این امر در باب «متون تخصصی عرفان» می‌گنجد (همان).

نقد نقد: بی‌تردید یکی از علل تنظیم نصوص در ذیل مباحث عرفان عملی و نظری و مباحث‌ها و مدخل‌های مرتبط، انتباه دانشجویان به مضامین بلند نهفته در متون منتخب است؛ از این رو به انگیزه تشویق به درک مطلب و استيعاب، در پایان هر مبحث سؤالاتی مطرح شده است تا ذهن دانشجو به مضامین نهفته در نصوص نیز سوق داده شود و به قرائت صرف بسنده نشود و در مقدمه کتاب نیز آورده‌ایم: «ذیلنا کل موضوع ببعض الأسئلة و التمارین بغية تسهيل أمر التعلیم و تکریس المواضيع فی أذهان الطلاب» (اقبالی و میراحمدی، ۱۳۸۵: ۵).

تبیین معنا و مفهوم واژگان و اصطلاحات در بخش پایانی تحت عنوان «مسرد المفردات والمصطلحات» کفایت می‌کند و تکرار آن‌ها در خاتمه هر مبحث زاید به نظر می‌رسد ... (مظفری، ۱۳۸۹: ۷۵).

نقد نقد: اولاً: تبیین معنا و مفهوم واژگان در خاتمه هر مبحث به منظور تسهیل درک نصوص آن مبحث است و جالب این که همین فایده را ناقد محترم نیز در برشمردن نقاط قوت کتاب آورده است.

ثانیاً: افزودن «مسرد لغات» در آخر کتاب به منظور تکرار برخی از واژه‌ها و اصطلاحات در نصوص مختلف این کتاب است، در غیر این صورت جست‌وجوی یک واژه در پایان مبحث‌ها بسیار سخت می‌نمود.

در خصوص نقد تکرار واژگان در خاتمه هر مبحث و این‌که:

... تکرار آن‌ها در خاتمه هر مبحث زاید به نظر می‌رسد. از جمله ...

«النهائية و النهايات» و «البدایة و البدایات» در صفحه‌های ۴۲ و ۹۵؛

«الانخلاع» در صفحه‌های ۵۰ و ۱۹۷ و «التفرید» در صفحه‌های ۱۴۳ و ۱۵۷ (همان).

نقد نقد: تکرار واژگان به لحاظ اهمیت واژه در یک متن و فاصله طولانی با متن و توضیح قبلی صورت گرفته است. این شیوه نامتعارف نیست. نمونه این تکرار در کتاب *المجانی الحدیثه* فؤاد أفرام البستانی در بیان معنای واژه دیده می‌شود. برای مثال کلمه «وقوفا» را در صفحه ۳۱ توضیح داده و در صفحه ۵۷ تکرار کرده است و معنی کلمه «الثواء» را در صفحه ۱۴۱ آورده و در صفحات ۱۶۲ و ۱۸۹ همین معنی را تکرار کرده است و درباره کلمه «العوالی» در صفحات ۸۸ و ۱۳۸ همین گونه عمل کرده است.

شماره‌گذاری مطالب یک مبحث کامل و دقیق نیست؛ چنان‌که بعضی مطالب شماره‌گذاری شده‌اند و در مورد برخی دیگر از این نظر اهمال شده است:

در صفحه ۴۵ (التوبة)، «الثالث» بدون مسبوق بودن به «الأول والثانی» ذکر شده است. هم‌چنین، در صفحه ۴۶ (همان مبحث)، پس از شماره ۳، شماره ۵ آمده است. این اشکال در صفحه ۵۵ (الإنبابة) نیز وجود دارد (همان).

نقد نقد: اولاً: این نصوص عیناً از کتاب *منازل السائرین* نقل شده است. مؤلف *منازل السائرین* نیز «الأول» و «الثانی» نیاورده است و برای تبیین «طلب إعدار الخلیقة» کلمه «الثالث» را ذکر کرده است.

ثانیاً: الف و لام آغاز «الثالث» عهد ذهنی است و نیازی به سابقه اول و ثانی ندارد.

... در برخی مباحث که مطالبی با اقسام متعدد دارد، تقسیمات به طور صحیح نوشته نشده: بعضی در صدر پاراگراف نوشته شده است و برخی در میانه پاراگراف: ... (همان).

نقد نقد: عبارت بالا در ذیل اشتباهات محتوایی کتاب آمده است! به‌راستی رعایت نکردن صدر پاراگراف برای نوشتن «ریاضة العامة» از اشتباهات محتوایی کتاب است؟! یا که ناقد محترم، گاهی «یتشبت بكلّ...»؟!

... هم‌چنین برای توبه دو تقسیم مختلف ارائه شده است بدون در نظر گرفتن اعتبارات مختلف آن؛ ... (همان).

نقد نقد: اولاً: ارائه متن‌های گوناگون برای آشنایی دانشجو با نصوص مختلف است؛ از این رو در صفحه ۱۳۲ (مورد نقد نقاد) یکی از متن‌ها از کتاب اللمع است و دیگری از جنید. به همین دلیل بر «قال الجنید» تصریح شده است. در ذیل نقد شماره ۱۰ آمده است:

در قسمت «نصوص» بهتر است به جای ارائه تعاریف متعدد از یک اصلاح، آن را به بخش‌های مختلف تقسیم می‌کردند: ... (مظفری، ۱۳۸۹: ۷۶).

نقد نقد: تقسیم‌بندی به بخش‌های مختلف پسندیده است، ولی همان‌گونه که آوردیم هدف اصلی این تألیف فراهم آوردن نصوص گوناگون عرفانی است، ضمن آن‌که در برخی از مباحث، مانند مبحث «البقاء و الفناء»، چنین تقسیم‌بندی‌ای میسر نیست.

صفحه ۱۷، پاراگراف ۱: به جای «زاهد الأمة الأول» باید «أول زاهد الأمة» قرار می‌گرفت (همان).

نقد نقد: ادیب معاصر عرب، شوقی ضیف، در کتاب *العصر السلامی* صفحه ۳۷۰ آورده است: «و زاهد الأمة الأول محمد (ص) ...». بنا بر حکم «باید» صحیح نیست.

صفحه ۴۵ (التوبة): «أما الندم یعنی تألم القلب وحزنه على الذنب الذي هو روح التوبة» چنین تصحیح شود: «أما الندم الذي هو روح التوبة یعنی تألم القلب وحزنه على الذنب». ادامه آن، یعنی «فغير مقذور» نامفهوم است: چه چیزی مقذور نیست؟ (همان).

نقد نقد: مرجع ضمیر «هو» «الحزن» است و اگر متن کتاب به عبارت پیشنهادی ناقد محترم تغییر یابد مرجع ضمیر هو «ندم» خواهد شد و معنی تغییر می‌کند و «هو مما لا یرضی صاحبه» چه آن‌که نص وارده در کتاب *الحقائق فی محاسن الاخلاق* به همین صورت است که آورده‌ایم. تعبیر «فغير مقذور» یعنی هذا الندم ... غیر مقذور.

صفحه ۶۷: (الفقر): «قوامه على معنى أن الوصول إلى رتب التصوف طريقة الفقر ...» به این صورت تصحیح شود: «قوامه بمعنى أن طریق الوصول إلى رتب التصوف هو الفقر ...» (همان).

نقد نقد: به نظر می‌آید که ناقد محترم ترکیب اضافی «طریقه» (طریق + ه) را کلمه «طریقه» دیده و آن را اشتباه گرفته است. حال آن‌که عبارت کتاب هیچ اشتباهی ندارد.

صفحه ۱۵۰ (الاسفار الأربعة) پاراگراف ۲: «و فيه يحصل الفناء عن الفنائية أيضاً الذي هو مقام الأخفى» بهتر است چنین اصلاح شود «و فيه يحصل الفنا - الذي هو المقام الأخفى - عن الفنائية» (همان).

نقد نقد: همان گونه که درباره نقد پاراگراف آخر توضیح «السفر الأول...» آوردیم این عبارت نیز عیناً از کتاب مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية امام خمینی (ره) نقل شده است و پرواضح است که ما حق دخل و تصرف در آن را نداریم. علاوه بر این، اعمال پیشنهاد ناقد سبب تغییر محتوای متن می‌گردد.

حروف عطف در متن کتاب و به‌ویژه در ابتدای پاراگراف به‌وفور تکرار شده ... (مظفری، ۱۳۸۹: ۷۷).

نقد نقد: «واو»های آغاز پاراگراف‌ها «واو عطف» نیستند تا محل ایراد باشند بلکه «واو استینافیه» می‌باشند و پرواضح است که کاربرد «واو استینافیه» در آغاز پاراگراف معمول و متداول است.

در صفحه ۱۹، پاراگراف آخر، افعال «یبعُد» و «یقرَّب» متعدی هستند و به مفعول به نیاز دارند؛ بنابراین، «یبعُد» و «یقرَّب» صحیح است (همان: ۷۸).

نقد نقد: اولاً: ذکر «مفعول به» در همه جا لازم نیست؛ زیرا در جمله‌هایی که فعل متعدی وجود دارد و هیچ اسمی صریح و یا مؤول نتواند مفعول به آن قرار گیرد، مفعول به محذوف خواهد بود. ابن هشام انصاری موارد حذف مفعول به را فراوان می‌داند و از جمله شواهد وی این آیه شریفه است «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا» (مجادله: ۳) (الانصاری، ۱۳۷۴: ۳۳۳).

ثانیاً: در متن اصلی نیز کلمات «یبعُد» و «یقرَّب» بدون مفعول به بارز نوشته شده‌اند. در ادامه آمده است:

در صفحه ۳۲ ... در جمله «هو بشاهد العلم» حرف «باء» از چه نوع است و چرا بر خبر مبتدا وارد شده است؟ (مظفری، ۱۳۸۹: ۷۹).

نقد نقد: در ترکیب «بشاهد...» حرف باء ظرفیه است.

در صفحه ۴۶ (شماره ۵)، «ذلک» در «فأول ذلک» به کدام اسم اشاره دارد: اسباب، ترتیب، یا أقسام؟ (همان).

نقد نقد: کلمه «ذلک» به هیچ کدام از اسباب یا ترتیب یا اقسام اشاره ندارد بلکه به «الأمر» برمی گردد، یعنی «أول ذلك الأمر...».

صفحه ۵۵ پاراگراف ۴، جمله شرطی «إذا انسلخ عن أفعاله...» بدون جزای شرط و ناقص است (همان).

نقد نقد: در تایپ فعل «بوده» (مجهول باده به معنای فوجاً) اشتباه شده و بوده نوشته شده است، بنابراین جزای شرط همین فعل «بوده» است.

صفحه ۱۷۲، پاراگراف ۲: در «كلّ واحدة من أهل هذه المراتب» با توجه به «أهل»، لفظ «واحد» درست است (مظفری، ۱۳۸۹: ۸۱).

نقد نقد: اولاً: آدرس صفحه در نقد ارائه شده ۱۷۲ ذکر شده است که صفحه ۱۷۰ درست است.

ثانیاً: عبارت عیناً منقول از متن کتاب مرجع است.

ثالثاً: «واحدة» به «أصول» برمی گردد و صحیح است.

در صفحه ۲۰۵ (اسئلة و تمارین / ۱)، اسم موصول پس از «الخمير» باید «الذی» باشد نه «التي»؛ ... (همان).

نقد نقد: قید «باید» مناسب نیست؛ زیرا «الخمير» به صورت مؤنث هم آمده است. در *لسان العرب* آمده است: «... والأعراف في الخمر التأنيث ... و قد يذكر ... قال ابن الإعرابي: سميت الخمر خمرا لأنها ...» (ابن منظور، د.ت: ۲/ ۲۵۵). همچنین در صفحه ۸۱ آمده است:

در صفحه ۳۱ (۲)، در ابتدای دو جمله «تجريد الظاهر و ترك كل ما ...» و «و تجريد الباطن و كل ما ...»، ذکر «هو» به عنوان مبتدا ضروری است (مظفری، ۱۳۸۹: ۸۱).

نقد نقد: آوردن مبتدا ضرورتی ندارد؛ زیرا این اقسام بدل از «ثلاثة» می باشند.

در صفحه ۱۲۶ (۹): [به جای عبارت «الطمأنينة من شهود الحضرة الحاصلة»] «الطمأنينة الحاصلة...» صحیح است (همان: ۸۲).

نقد نقد: در مورد فصل بین صفت (الحاصلة) و موصوف (الطمأنينة)، جار و مجرور فاصله شده است که در زبان عربی این نوع از فصل رایج است. مساور بن هند گوید:

عباس اقبالی و سیدرضا میراحمدی ۱۹۷

وَلِنَا قَنَاءٌ مِّن رُّدْيَةِ صَدَقَةِ جِجْ زُورَاءَ حَامِلُهَا كَذَلِكَ أُزُورُ

(المرزوقی، ۱۹۹۱: ۱/۴۶۲)

در بیت فوق، بین ترکیب وصفی «قناة صدقة» جار و مجرور «من رُدْيَةِ» فاصله شده است، از این رو عبارت منتخب یعنی «الطمانينة من شهود الحضرة الحاصلة» صحیح است.

در صفحه ۱۹۸ (۲۲)، به دنبال «إِنَّ» اسم آن ذکر شده ولی از ذکر خبر آن غفلت شده است (مظفری، ۱۳۸۹: ۸۲).

نقد نقد: حرف «باء» در «بحیث» ظرفیّه و «بحیث» شبه جمله و خبر برای «إِنَّ» است. نمونه این ساختار در بیت زیر دیده می‌شود:
دیک الجن:

إِنَّكَ مِئِي يَا عَلِيُّ الْأَبِي جِجْ بَحِيثٌ مِّن مَّوَسَاءُ هَرُونُ النَّبِيِّ

(الموسوعة الشعريّة)

۴. موارد ترجیحی

در باره صفحه ۴۱ آورده است:

... در بیان ترتیب موارد مختلف بهتر است از حروف عطف مناسب استفاده شود ...
(مظفری، ۱۳۸۹: ۸۶).

نقد نقد: ترجیح ارائه شده درست نیست؛ زیرا یکی از موارد کاربرد حرف عطف «ثم» هنگامی است که قصد «تراخی» یا «مهله» در میان باشد (الانصاری، ۱۳۷۴: ۶۲).

علاوه بر این، برخی از موارد ترجیحی ناقد مانند آنچه از صفحه ۶۲، ۶۶، ۹۰، ۹۹، ۲۲۲ و ۲۲۷ کتاب نقل کرده است، به متن کتاب‌های مرجع و منابع مورد استفاده مؤلفان مربوط می‌شود و نگارندگان نصوص نسبت به نصوص منتخب هیچ دخل و تصرفی اعمال نکرده‌اند. در خاتمه این بخش یادآور می‌شویم که بسیاری از موارد ترجیحی ارائه شده به سبک نگارش نویسندگان برمی‌گردد و پرواضح است که سبک‌ها گوناگونند.

۵. نتیجه گیری

برخی از تذکرات ناقد محترم مانند حجم فصل و نصوص مربوط به نثر عرفان نظری،

یا رعایت بیش تر نشانه‌های سجاوندی، بازنگری و اصلاح شده و در تجدید چاپ اعمال خواهد شد.

بسیاری از نقدها به اشتباهات چاپی مربوط می‌شود که با دیده منت پذیرفته و در تجدید چاپ اثر اصلاح خواهد شد.

پاره‌ای از نقدها از تساهل و نادیده انگاشتن منقول بودن متن‌ها در خواندن برخی از عبارت نشئت گرفته است که در جای خود توضیح داده شد.

منابع

قرآن مجید.

- ابن عربی، محی الدین (۱۴۲۲ق). تفسیر ابن عربی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن منظور الإفريقي المصری، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم (د.ت). لسان العرب، بیروت: دار صادر.
- اقبالی، عباس و سیدرضا میراحمدی (۱۳۸۵). المجانی من النصوص العرفانیة، تهران: سمت.
- الانصاری، جمال الدین (۱۳۷۴ق). مغنی اللیبیب عن کتب الاعراب، تهران: انتشارات علمیه.
- البستانی، فؤاد أفرام (د.ت). المجانی الحدیثه، بیروت: المكتبة الكاثولوكیة.
- حافظ، شمس الدین (۱۳۸۴). دیوان حافظ، شرح محمدحسین مهرآیین، تهران: برگ شقایق.
- ضیف، شوقی (د.ت). تاریخ الأدب العربی، العصر السلامی، مصر: دار المعارف.
- کلینی، محمد (۱۳۹۲ق). الاصول الکافی، تهران: المكتبة الاسلامیة.
- المرزوقی، احمد (۱۹۹۱). شرح دیوان الحماسة، بیروت: دارالجیل.
- مظفری، سودابه (۱۳۸۹). «بررسی انتقادی کتاب المجانی من النصوص العرفانیة»، پژوهش نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۰، ش ۱، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هجویری، عثمان (۱۹۸۰). کشف المحجوب، بیروت: دار النهضة.